

مقدمه

پایگاه‌ها و قشربندی‌های متفاوت اجتماعی، نتیجه نابرابری‌های ساختارمند و سلسله‌مراتب موجود در هر جامعه است و بیانگر برخورداری یا محرومیت اقشار اجتماعی مختلف از مزایای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن جامعه محسوب می‌شود. با بررسی قشربندی اجتماعی در هر جامعه، می‌توان به زمینه‌ها و علل بروز بسیاری از تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی جوامع دست یافت. با ورود اعراب مسلمان به ایران، قشربندی‌های اجتماعی باقیمانده از دوران ساسانی به میزان زیادی از میان رفت و دگرگونی بنیادینی در ساختار و قشربندی اجتماعی وقت به وجود آمد. این مسئله با روی کار آمدن حکومت متعصب اموی شدت یافت و قشربندی اجتماعی جدیدی مبتنی بر برتری اعراب بر ایرانیان در قلمرو حکومت اسلامی اموی حاکم شد. پس از فرو ریختن نظام اجتماعی عصر ساسانی که در جای خود بازدارنده بود، سیاست‌های تبعیض‌آمیز نژادی امویان سبب شد ایرانیان در مراتب پایین‌تر اجتماعی قرار گیرند و نه تنها از هرگونه حقوق اجتماعی برابر محروم شوند، بلکه موالی خوانده شدند و در قشربندی اجتماعی حکومت اموی از هرگونه اشتغال در مناصب مهم سیاسی و نظامی محروم شدند.

حکومت اموی با استمرار این سیاست، موجبات اضمحلال قدرت سیاسی و به وقوع پیوستن قیام‌هایی علیه خود را فراهم کرد که از جمله این قیام‌ها می‌توان به رستاخیز ایرانیان در پوشش قیام ابومسلم خراسانی اشاره کرد. در نتیجه قیام ابومسلم خراسانی و آغاز دعوت وی برای گرویدن مردم به فرزندان عباس عموی پیامبر(ص)، سازوکارهای لازم برای سقوط حکومت اموی فراهم شد و حکومت عباسی زمام امور جهان اسلام را در دست گرفت. البته با روی کار آمدن حکومت عباسی قشربندی و پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر نخست قدرت این حکومت، دگرگونی دیگری را تجربه کرد و از پایگاه تنزل یافته پیشین، به مراتب بسیار مترقی‌تری صعود کرد. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که کارگزاران ایرانی و به خصوص وزیران در پویایی قشربندی و تحول در پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی چه نقشی داشتند؟

درباره پیشینه موضوع مورد بررسی این مقاله باید خاطر نشان کرد که با این رویکرد تاکنون پژوهش مستقلی انجام نشده است. بر این اساس، نگارندگان پژوهش حاضر بر آنند تا عوامل مؤثر در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی را به عنوان هدف اصلی، مورد بررسی و تحلیل قرار دهند. تحقق این مهم در نخستین گام، مستلزم بررسی اهمیت اندیشه ایرانی شهری در بازخوانی اندیشه، فرهنگ و هویت ایرانی به عنوان عامل مؤثر در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی است که در ادامه پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است.

اندیشه ایرانی شهری؛ زمینه ساز دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان

اندیشه ایرانی شهری به عنوان مقوله‌ای سیال، در ادوار تاریخی تداوم یافته و موجبات احیا و بازخوانی هویت ایرانی را در ساختارهای متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فراهم آورده است. در راستای این مهم، فتح ایران به دست اعراب مسلمان سبب شد تا با پشت سر نهادن نزدیک به دو قرن فترت، شرایط و سازوکارهای لازم برای تداوم اندیشه ایرانی شهری و بازخوانی هویت ایرانی، بار دیگر و در پرتو شرایط نوظهور فراهم شود. درباره توضیح نخستین عامل مؤثر در احیای اندیشه ایرانی شهری در عصر نخست عباسی می‌توان گفت موجودیت بافت اجتماعی قبیله‌محور و عشیره‌ای عربستان به دلیل شرایط اقلیمی خاص خود موجب شد تا از تشکیل هرگونه ساختار قدرت به شکل متمرکز و سازمان‌یافته جلوگیری شود. در نتیجه، در آن سرزمین هیچ‌گونه تجربه‌ای از برخی ملزومات حکمرانی متمرکز مبتنی بر دیوان‌سالاری منسجم فراهم نشد؛ درحالی‌که ایران پیش از فتح عرب، در عصر ساسانی سرشار از تجربه‌های سیاسی و ساختارهای منسجم حکمرانی، نظیر دستگاه دیوان‌سالاری بسیار دقیق و گسترده بود. این مسئله خود سبب شد تا با تشکیل حکومت اسلامی و گسترش قلمرو فتوحات مسلمانان، خلفای بنی‌امیه با استفاده از تجربیات سیاسی و اقتباس آیین حکمرانی از ایرانیان، اداره حکومت را که به سیاق گذشته و مبتنی بر تشکیلاتی ساده و بدوی بود، کنار بگذارند و در نهایت به طرح برخی شیوه‌های حکمرانی مطابق با تشکیلات ساسانی مبادرت ورزند. از مهم‌ترین شیوه‌ها می‌توان به ایجاد دیوان‌های خراج و تشکیلات مالی اشاره کرد که زیر نظر دبیران ایرانی و یا انتصاب کارگزارانی

می‌شد، به یاران خود توصیه می‌کرد برای جلب مردم به دعوت خود به خراسان بروید؛ زیرا در آنجا مردم بسیاری وجود دارند که با شجاعت و کارآمدی لازم، دعوت شما را پذیرا خواهند بود (یعقوبی، [بی‌تا]: ۳۰۷/۲). بدین ترتیب، امام عباسی داعیان خود را به خراسان فرستاد و او با اشارهٔ مبهم به یکی از خاندان‌های پیامبر (الرضا من آل محمد) دعوت خود را در میان اهالی خراسان آغاز کرد. همزمان با آغاز به کار داعیان حکومت بنی‌عباس در زمان خلافت هشام، اسدبن عبدالله عامل خراسان بود. در این زمان بکیرین ماهان و ابومحمد صادق با گروهی از شیعیان به عنوان داعیان عباسی به خراسان رفتند و تعداد زیادی از مردم دعوت آنها را پذیرفتند. بنا بر گزارش یعقوبی، هنگامی که اسدبن عبدالله از وجود داعیان عباسی در خراسان باخبر شد، تعدادی از آنان را دستگیر کرد و بکیرین ماهان را نیز به همراه آنها به زندان انداخت. علاوه بر وی، از جمله افرادی که به دستور اسد دستگیر و به زندان روانه شدند، ابومسلم خراسانی بود. بکیرین ماهان که در زندان با ابومسلم آشنا و نسبت به استعداد او آگاه شده بود، پس از آزادی وی را به ابراهیم امام معرفی کرد (همان، همان‌جا). در این باره ابن‌اثیر معتقد است ابومسلم در اولین روزهای ماه رمضان ۱۲۹ق. به مرو رسید و در آنجا بود که امام عباسی از او خواست تا دعوت خویش را آشکار و در راستای ضدیت با حکومت اموی مبارزه کند. در نتیجه، ابومسلم در یکی از دهکده‌های خزاعه به نام «سفیدنج» فرود آمد و به دعوت آشکار مردم برای مبارزه با امویان پرداخت. در این راستا، اهالی مرو اولین کسانی بودند که نزد او آمدند و دعوتش را پذیرفتند (ابن‌اثیر، ۱۹۹۷م: ۳۶۰/۴). همزمان آمدن ابومسلم به خراسان فضای منازعه‌آمیز شدیدی بر آن منطقه حکم فرما بود و نیروهای مختلفی، مانند نیروی اموی به رهبری نصر بن سيار، نیروی یمنی و ربیع به رهبری جدیع کرمانی، نیروی خوارج حروریه به رهبری شیبان حروری و نیروی شورشی عباسیان به فرماندهی ابومسلم، با یکدیگر در نبرد بودند (طوقش، ۱۳۸۳: ۲۰).

شیوهٔ ابومسلم در مبارزه با حکومت اموی و سایر نیروهای موجود در خراسان، آمیخته‌ای از سیاست‌ورزی و به کارگیری نیروی نظامی بود تا بدین طریق از اتحاد نیروهای مذکور جلوگیری کند و در راستای متفرق کردن آنها اقداماتی انجام دهد. بنا بر روایت طبری، ابومسلم پنج روز مانده به ماه رمضان، پرچم سیاهی را که ابراهیم امام پیش

از ورود وی به خراسان برایش فرستاده بود، برافراشت و قیام خود را بر ضد حکمت اموی آغاز کرد (طبری، ۱۴۲۴ق: ۱۴۹۷/۴). چنین نقل شده است که ابومسلم و پیروانش همگی لباس سیاه پوشیدند و روز عید فطر، سلیمان بن کثیر برخلاف بنی‌امیه بدون اذان و اقامه به اقامت نماز عید و شرایط امامت قیام کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۹۴/۲) سرانجام ابومسلم همراه با سپاهش که اغلب از خراسانیان بودند، به عراق حمله کرد و در زاب کوچک توانست سپاه اموی را در سال ۱۳۲ق. شکست دهد و خلافت را به عباسیان واگذار کند. او ظاهراً از روی اراده مذهبی و در باطن از روی اراده ملی حکومت امویان را از بین برد و این قیام اگرچه رنگ ملی و مذهبی به خود گرفت، ولی جنبه سیاسی و اجتماعی آن از جنبه دینی و ملی‌اش قوی‌تر بود. در این باره می‌توان به این دیدگاه اشاره کرد که هموطنان ابومسلم بدان سبب به او پیوستند که از ستمکاری‌ها و تحقیر تازیان و حکومت اموی رهایی یافتند و تا چندی موجبات نفوذ و قدرت‌گیری خود را در محیط سیاسی و اجتماعی اسلام فراهم آوردند (یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۵۷).

ساکنان منطقه خراسان از دو دسته تشکیل می‌شدند؛ یا اصالت خراسانی داشتند و یا از مهاجران عربی بودند که در این منطقه زاده شدند، رشد کردند و در کنار خراسانیان به زندگی خود ادامه دادند. ابومسلم به نمایندگی از حکومت عباسی، از آغاز دعوت خود هر دو دسته از ساکنان خراسان را سازماندهی کرد و اسامی آنها را که اغلب از جنگجویان بودند، براساس قریه و شهرهایشان ثبت کرد؛ برای آنان جایگاه و درجاتی قرار داد و از میان آنان برای سپاه خود فرماندهانی تعیین کرد (شاکر، [بی‌تا]: ۶۱۴/۱) بر این اساس، آنها به مهم‌ترین نیروی جنگجو تبدیل شدند و زمام امور سپاه عباسی را در دست گرفتند (همان، همان‌جا). علاوه بر این، به اعتقاد یارشاطر، ابومسلم نام ایرانیانی را که از شهرها و روستاهای مختلف به سپاه او می‌پیوستند، در دیوانی ثبت می‌کرد و برای آنها حقوق و مزایایی در نظر می‌گرفت. با ایجاد این تغییرات توانست ایرانیان را نیز همانند اعراب در مشاغل حکومتی وارد سازد و در منزلت اجتماعی مترقی‌تری ساکن کند (یارشاطر، ۱۳۸۱: ۶۹). گفنتی است این جایگاه تعیین‌کننده ایرانیان در دستگاه حکومت عباسی از جمله بخش نظامی آن، تا اواخر عهد هارون الرشید همچنان ادامه داشت؛ چنان‌که بنا بر روایت

آنان در دستگاه حکومت بنی‌عباس را فراهم می‌کرد. یحیی نیز مانند پدرش خالد به رسم شاهان ساسانی بار عام می‌داد و مردم را به حضور می‌پذیرفت. او برای سرشناسان شهر و اهالی دین و ادب مستمری برقرار و برای کودکان یتیم مکتب‌خانه‌هایی تأسیس کرد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۲۲۸-۲۲۹). او همچنین متصدی اداره همه دیوان‌ها شد و مقام وزارت هارون خلیفه عباسی را برعهده گرفت (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۹). گفتنی است درخشان‌ترین دوران خلافت عباسیان با وزارت یحیی برمکی آغاز شد که به مدت هفده سال طول کشید. دوران او دوران پیشرفت تمدن و آبادانی بود و هیچ وقت امپراتوری اسلامی به ثروت و نعمت دوران خلافت هارون الرشید نرسید و مالیات‌ها به راحتی و نظم و ترتیب این دوران وصول نشد (بووا، ۱۳۶۵: ۶۱-۶۲).

زمانی که یحیی به وزارت رسید، هارون فرزند او فضل را -که ریاست حرم را داشت- به سمت معلمی و تربیت پسرش محمد (امین) منصوب کرد. سپس او را به ولایت‌داری خراسان گماشت. پس از آن در سال ۱۷۶ ولایت جبال، طبرستان، دماوند، قومس، ارمیه و آذربایجان را به فضل بن یحیی سپرد (طبری، ۱۴۲۴: ۱۷۰۹/۵). او نقش مهمی در خاموش کردن قیام یحیی بن عبدالله داشت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۱۲/۲) و در خراسان خدمات زیادی انجام داد که مردم خراسان به پاس خدمات او نام هزار فرزند پسر خود را به نام او فضل نام‌گذاری کردند (بووا، ۱۳۶۵: ۸۳).

همچنین جعفر بن یحیی برمکی که در سال ۱۵۰ق. در مدینه متولد شد (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۳۷/۲-۴۳۸)، مردی دانا، سخاوتمند، صبور و خوش‌خلق بود. هارون به او بیش از فضل علاقه داشت؛ زیرا جعفر رفتاری آرام و ملایم داشت، اما فضل فرد تندخویی بود. هارون می‌خواست جعفر نیز مانند فضل از جایگاه والایی برخوردار باشد؛ به همین دلیل از پدرشان یحیی برمکی خواست تا نواحی و مناطقی را برای حکمرانی به جعفر بدهد و او را نیز مانند فضل، وزیر کوچک خطاب کنند. حتی پس از مدتی سرپرستی دارالخلافه را نیز بدو سپرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۸۱-۲۸۲). رابطه جعفر برمکی با هارون به حدی صمیمی بود که: «... هارون دستور داده بود پیراهنی با دو گریبان دوخته بودند و جعفر و هارون آن را با یکدیگر می‌پوشیدند...» (مقدسی، ۱۳۸۱: ۴-۹۹۶/۶). جعفر بیش از هر کسی نزد هارون مقرب و محبوب بود و در تمامی امور حکومت از خود اختیار داشت و

نیاز را در قلمرو آنها برقرار کرد که در جای خود مستلزم تحول در نظام اجتماعی و پویایی مناسبات جمعی بود. نظم موجود در عراق، پایگاه سیاسی و فرهنگی پیشین ایرانیان و آنچه که با عنوان دل ایرانشهر از آن یاد می‌شود، در حال تحقق بود و لذا بی‌سبب نیست که کارآیی بیشتر فکر ایرانی، کارکرد مؤثرتر عناصر ایرانی و تحول در جایگاه آنها در عرصه‌های مختلف ساختار اجتماعی را به دنبال داشته است.

منابع و مآخذ

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات عربی*، تهران: طوس.
- ابن اثیر، عزالدین بن علی (۱۹۹۷م)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۴، ۵، بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین (۱۳۷۸ق)، *عیون الاخبار الرضایع*، ج ۲، تهران: انتشارات جهان.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد [بی‌تا]، *مناقب آل ائمه اطهار*، ج ۴، قم: انتشارات علامه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۳.
- اصفهانی، ابوالفرج [بی‌تا]، *الأغانی*، ج ۳، ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام*، تهران: نشر نامک.
- بووا، لوسین (۱۳۶۵)، *برمکیان (بنا بر روایات مورخان عرب و ایرانی)*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.
- تنوخی، ابی‌علی المحسن بن علی (۱۳۹۳ق)، *نشوار المحاضره و اخبار المناکره*، تحقیق عبود الشالجبی، ج ۱، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۹۹۸م)، *البیان و التنبیه*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قاهره: المكتبة الخانجي، الطبعة السابعة.
- (۱۳۰۸)، *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران: کمیسیون معارف.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸)، *کتاب الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر تابان.
- حتی، فیلیپ (۱۳۴۴)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: [بی‌نا].
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۹)، *آیین و اندیشه در دام خودکامگی*، تهران: طرح نو.
- الخضری، محمد (۱۹۶۹م)، *تاریخ امم اسلامیة (الدولة العباسیة)*، مصر: مكتبة التجاریة الكبرى.
- خضری، احمد رضا (۱۳۸۸)، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: وزارت فرهنگ و

